

شیخ ابوالفضل مورخ

(۱۲۸)

پراکنده کی برکناره شدند برای برادر آنگه بر آمدن از اینجا بحکم و اجماع بود و فرمان خود هر چند که از پیش
که بوقلمونی احوال برهنه می است روش و اختلاف اوضاع پرستاران و بیلی است پیداست
نیاید هر چند ملامت کرانی افشاید این داشت چاره دیگر بدست نمی آمد چون آن بکت سر کوناه عقل
در از سودا دید که این قباحت ناخمان مسته می شوند و خیمه او را خالی می سازند روز روشن بی آنکه صلاگونه
و حرف آشنائی بر زبان راند کوچ نمود ز ریشندگان خیمه باز کرده روانه شدند ماه کس در آن صحرا
که نزدیک است و نخاس آراسته بودند نشسته ماندیم و شکر فحالتی پدید آمد نه جایی بودن و نه برای رفتن
و نه پرده در میان از هر طرف آشنایان دور و دشمنان صدر بکت و نایندگان سخت پشانی و عهد
گذران ناپاید ارتکا پود ماد در دشت بی پناه بخاک بیچارگی نشسته باز روزگاری در زم و روی کار پراکنده
بدر از نای آمده در شدیم بهر حال برخاستن و بجائی کام برداشتن ناگزیر نمود در آن هنگامه
بدسکالان راه سپردیم خواست الهی برده بر چشم مردم فروهشت بیادری پاسبانی این روزی این
بیم گاه بر آمده دشت خانه همراهی و دسازری همچنان بر سیل گاه نهاده و از کوهش بجانگان و خسر باد
آشایان رستگار بیانچه اتفاق افتاد و پناهی روی نمود بی روی رفتن باز آمد و دل قوتی سترک
روی داد ناگاه پدید گشت که چندی از پر و بندگان نافر جام گذارده دارند از نکا پو بسته آمده
زمانگی آسایش گزیده آمد بادی شرح و ظاهری پراکنده بیستون شدیم و بهر جا که رفته شد بانی
ناگهانی سیاهی میگرد و گرم ناکرده جایی رنگرایی با دیده خطرناک می کشیم تا آنکه در آن دواد و بیستانی
در و وار و کوران باغبانی بشناخت حال دگرگون گشت نزدیک بود که قالب نمی کرد و رفتند زندگان
سپرده آید آن سعادت سرشت بکوناگون همه بانی دل رفته را باز آورد و از راه نیکوئی بجان خود
و بغوارگی بر نشست اگر چه گرامی برادر از آن نکو بیده حال بیستون شد و زمان زمان رنگت دگرگون
شدی لیکن برابر خلاف آن سرت هست و دی و آثار درستی از ناصیه احوال آن لایه گری بر خواندی
پر بزرگوار خود با این دیهال بوده بر نفع آگهی خراش منسوخ می بودی و نیز یکی تقدیر را تماشا کردی بختی از
شب گذشته بود که خد اوند خانه بدل دی آمد و زبان بیعاره در از کرد که با وجود مثل من دوستی در آن
شور شگاه کجا بر بزرده میشد امن از من چرا بر گرفت بودند و آنچه بخاطر نیر رسید بخاطر این بر گرفته
بود پانچ گذاردم که در این طوفان دشمن کامی از بر آشنایان بکرت و بهر خوانان بکت دل زدگی
جت آمد که مباد ازین بهگذر آزاری بدیشان رسد بختی بگفتی در آمد و رفت اگر گشته مرا خوش نیکسید
اندیشه بکار رسید و دما بجانهای امن را نشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواهش او را

شیخ ابوالفضل نوری

(۱۴۶)

بیرفته نمرجانی گزید، پسند و آمیزم چنانچه دل بخواست صنوف کلابی بدست افتاد از آن سز منزل نامه های
حقیقت طراز سعادت نشان انصاف گزین و آشنایان راستی اندوز ارسال یافت و هر یک به شناسائی
حال شد و بیچارگرمی در آمد و اعراق را اطمینانی روی داده بکتاب و کسری در آن آراستن بایست
برده میشد و آن برادر گرامی از اگر به شرح پور شافت تا در آن اردوی بزرگ چاره گرایان دلنوز را
گوشه گرداند مسجی آن تمام مردود اندیش با برادران در دو غنم آمد و پیام روزگار سخت آورد و همانا
یکی از بزرگان دولت داق عالی بارگاه خلافت از آگهی دستان حاسدان بدگوهر پورش در شد
و بی آنکه آئین نیاز سندی پیش گیرد و آداب بندگی سپرد بخدیو عالم بد رشتی پیش آمد و سندی نمود که مگر
دوره سپهر آخر میشود در روز استخیر نزدیک که در این دولت به کاران شوریده مغنم فراغت دارند و
مردم نیک سرگردانی این چه آئین است که بیامی آید چه ناسپاسی است که زوی میدهد آن بردبا
آزرم دوست بر نیگونی او بخشوده گذارش فرمود که اسب کوئی و از این چه پس بخواهی خواب دیده مغنم
بو شمندی شوید کی راه یافتن چون نام برد حضرت برج کرائی او آشفستند و بر زبان آوردند یکی اکابر
وقت بد لشکری و جان گزائی او بخت بسته اند و قواما درست کرده زمانی مرا آسایش نید بندد با آنکه
میدانم که شیخ در فلانجا است و نشان این خلوت و او ندیده و دانسته تغافل برود و هر یکی را پاشی
فرودینانم تو نادانسته بخواهی و پا از اندازه ببردن منی صبح کس برود و شیخ را حاضر
گرداند و هنگام علم فراموشم آید برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده شب شب با یلغای
خود را رسانید بی آگهی مردم باز بآئین پیش بر ناسپس و کبیر بر آمده راهی شدیم و آشنگی دشوارتر
از بعد ایام ناکامی شورش در باطن پسند و اگر چه سختی روشن شد که مردم ناکجا، سراه اند و با شریک
داد گرتا جا گذارش نموده اند و غیب دان را چگونه بر حال آگهی است لیکن پریشانی سخت تر شورش
آورد بی آگاهی یافتن آن مردم بگناه سرآوارگی گرفته آمد نورستان آفتاب و تار کجایی بدگوهر
و هجوم مساکت شهر و هنگامه پر و پندگان نافرمان جام و باور ناپدید و بار اندازنا یافت فلم جوین را
چه بار که قدری از آن حال گذارد و هر زقان فصیح را اکنی رود و بدین شکافته زبان را که ام
نیز و ناگزیر با سراسیمگی گوناگون بخرابه زو آورده شد و سختی شورش شهر و دیده دشمنان بر آسودیم از آنجا
که نوازش کیهان خدیو بازگی معلوم شده بود و ایها بران نسرار یافت که اسبی چند سالان
نموده آید و از این حسه ابدان مصرا قبل شتافته شود و بر تخگاه فلانی که راست بازی و برین
در میان است رفته آید باشد که این غوغا فرو نشیند و پادشاه دست نجشایش بر گشاید ناگزیر بمان

شیخ ابوالفضل مؤرخ

(۱۶۷)

نخکان سامان راه نموده شبی تیره تر از درون سد کالان و در از تر از طس از افانای بیوده سران
براه در آیدیم با خام کاریهای قسلا و زو کجرو دیهای او در نور گاه سحری بدان تیسره جارید بشه
آن ناشناسا اگر چه از جانقر به انا چندان د اسپنان یم بر خواند که بگفت در نیاید و از راه مهر با
برزبان آورد اکنون وقت گذشته است و خاطر اقدس قدومی آزرده اگر بیشتر از این آمدن بشد
گزندی نیرسید و باسانی کار دشوار ساخته میشد در این نزدیکی دهی نشان دارم روزی چند
در آن غمبول باید بسر برد تا خاطر مقدس شایتهای بنوازشش کراید در کردونی نشاند و روانه آن
صوب گردانید بگو ناگون اندوه هم آغوشی دست داد چون بدانجا شدیم همانا کشا و رزی که
باتبد او فرستاده بود غیبت داشت در آن خرابه مهوری جافسرو شدیم دار و ندر را بخواند نبار
حسباج افتاد و آثار دانی در نواحی نایاقه طلب داشت از آنجا که تکی وقت بود بر راه انکار
شاقه شد و در کتبه زمانی پدید آمد که این تشریه صوب یکی از سنگین دلان شوریده مفر است او
از ساد و لوجی بدینجا فرستاده بصدیقانی و اندوهناکی خود را از آن مرطبه بیرون انداختیم و
راهبری ناشناسا گرفته بدی از دار اختلاف کرده که بوی آشنائی از آنجای آمده و راه نور دیدیم آن
روزی گزوه بیراهه شتافته بدان عزیز نگاه پیوستیم آن نیکو خصال مرد میا بطور آورد لیکن پیدا
شد در آنجا نیرگی از باطل ستیزان کشت و کار در او در چند گاه بدین صوب گذارده نماید دست
از آن باز داشته در نیم شبی بادی نژد ره نور گشتم و سحری بدار اختلاف کرده در آمده زاویه
دوستی بدست آورده شد و بخشی در این خاکه ان نامردمی و خوابگاه سحر اوشی تو دیوسار نایابی
و تنک بار کم بینی دم آسایش گرفته آمد لیکن زمانی نگذشته بود که از آن خیره رویان خند آزا
و کام گزاران بی آرم نام بر زبان رفت همانا که در همایگی چنین ناراستی آشفته رانی و شورید کاری
پریشان مغز میباید ساحت ضمیر را غمی تازه گرفت و سر کردانی مشکرت زوی آورد و از آنجا
که قدم از تنکا پود سر از آبنگ شبگیر و گوشش از بانگت در او چشم از سان خوابی منسود بشد
بود بواجب دردی را فرود گرفت و گران بار غمی پیشکار دل آمد ناگزیر در شکریهای دیگر اندیشه
بر آمد و خدیو خانه نینبر پیدانی جا گام بت برداشت و روز بدین کناش درونی بسر بردیم
و هر زمان و پسین انقاس داشتند روزگار سپری میشد تا آنکه سعادت منشی بخاطر آن پیر نورانی
گذشت بکوشش صاحب خانه و جستجوی سخت او پیداکت و هزاران مرده مافیت آورد در ساعت
بدان صفت نگاه رفته شد و از کنگلی دل و گشادگی پشانی منسود خانه کوناگون مسرت زوی

شیخ ابوالفضل مونس

(۱۳۸)

دادشیم کامیابی برطن آمال وزید و آبی دیگر برزوی کار آمد اگر چه از ارباب یقین نبود از سعادت بهره داشت در گنای بیکنمای میرزیت و در کم مایکی نوانگری بسنمود در تنگدستی کثرتی و با پیر زالی بزنانی از ناصیه حال او مستابید خلوتی دل گزین بخت افتاد و باز از سپهر نامه نویسی بنیاد شد و چاره کراهی پیش آمد دو ماه در این آسایش عاقبت شد و در مقصود کتایش یافت خیر کالان حق سیج بیادری بر خاستند و کار دلمان بخت بیدار بیدد کاری نشسته نخستین بنحان مهرانزای دوستی و بختار دلاویز آشنائی فتنه سازان جلدانه و زو کم عیاران ناسنجیده کار را چاره فرمودند و پس از آن داپستان نیکویی شیخ را به بیگاه خلافت رسانیدند و بطرز دلگشا و آئین عاطفت فراعرضه داشتند اورنگ نشین اقبال آرای بمقتضای دور بینی و قدر شناسی با سخنانی مرامود گذارش نمود و از راه مردمی و بزرگی طلب داشت چون مرامبر تعلق فرد نیامدی سسری نگزیدم آن سپهر نورانی با همین برادر زوی نیساز بدرگاه همایون آورد و بگونگون نوازش پادشاهان پایه والایافت و یکبارگی زنبور خانه ناسپاسان خموشید عالم بر سهجوده آرام گرفت و هنگامه در سپس و خلوتگاه تقه پس را آئین بستند و زمانه آئین نیکوان پیش آورد و هم در این نزدیکی پدر بزرگوار بطواف حضرت دلی توجه فرمود و مرامبار خنی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت از آن سال که به ارا بخلافه اگر ره رحل اقامت انداخت در آن زاویه نورانی چندان تماشای عالم علوی بود که نوبت نگاه کردن بسید ابع سفلی نمیرسد یکبارگی این خواهش کریبان دل را گرفت و دامن بهت برگشاد و مرام که بجز نب غلنی ابوت پیوند های مسنوی بود یگانه نوازش اختصاص داده بارگشای رازگشتند و تفصیل این اجمال آن است در لوامع سسری که دل با سمان پیوسته بود و بر نفع نبایشگری نیازمندی میرفت در میان خواب و بیداری خواجه قلب الدین اوشی و شیخ نظام او بانمودار گشتند و بیاری بزرگان را انجمن شد و بزم مصالحت آراسته آمد اکنون بعذر خواهی بر سر تربت ایان رفته میشود و در آن سرزمین بختی بآئین ایشان پرداخته آید پدر بزرگوار بر طرز نیانکان سعادت فرجام حفظ ظاهر میفرمود و باستماع اغانی و نسیه گی ابریشم سپرداخت و سماعی که در نزد صوفیه بودنی پسندید اتقعه بطولها چون رایات همایون در دار السلطنه لاهور بخت مصالحتی توقف فرمود و خاطر از جدائی آن پر حقیقت سر اسبکی داشت در سال ۱۰۸۵ و دو تیم الهی مطابق نصد و نود و پنج هلالی التماس مقدم گرامی نمود آن شناسای انفس و

شیخ ابوالفضل موزخ

(۱۴۹)

آفاق از او پذیرفته است و سیم خورداد الهی سال سی و دویم موافق شنبه ششم رجب مذکور سابقاً طاعت
بر این کثرت آرای وحدت گزین انداخت و بگو ما کون نوازش سر بندی بخشید همواره در گوشه
انزوای خرسندی فرودی و دست از همه باز داشته با واره نویسی روزگار خود و سپه این
ابوالوداع روز گذراندی اگر چه معلوم ظاهر کمتر پرداختی لیکن همواره در ذات و صفات ایزدی
سخن فسر نمودی و عبرت را مایه برگزینی و بر کنار آزادی نشستی و دامن رستگاری گرفتی تا آنکه مزاج
قدسی نجاتی از اعتدال خشیمی و گرگویی پذیرفت هر چند از این قسم رنجوری بسیار شدی این بار
از غم و افسوس آگهی پذیرفتند و این شورید که را طلب داشته سخنان بوش افزای زبان
رفت و لوازم و دواعی بطور آمد چون همه در پرده سخن برفت و دلی در من گمان برده رازدار گردید
بودند پس خون دل فسر و خورد و خوشن را بصدیابی قدری نگاه داشت و نفس گسری
آن پیوای ملک تقدس نجاتی آر مید و پس از هفت روز در گال آگهی دین حضوریت و چهارم
مرداد ماه الهی هفتم ذی القعدة هزار و یک هجرت بریاض قدس فرامید نسیه مهر
شناسائی در حجاب شد و دیده عقل ایزد شناس ناریک گشت پشت دانش داناتی گرفت
دانائی را روزگار سپری آمد مشتری ردا از سپهر نهاد عطار در قلم در شکست چنانکه بخشی در
جای خود گذارده آمد چون برخی از حال گرامی نیاکان خود را نگاه داشت نجاتی از خود میگوید و دلی
خالی میکند سخن را آبی سید هد و زبان را بندی میگوید نفس قدسی را با بدن عنصری در
سال چهار صد و هفتاد و دویم جلای مطابق نصد و پنجاه و هفت هلالی از مشیمه بشری
بزرگگاه دنیا خرامش شد در یک سال و کسری شیوا زبانی کرامت فرمودند و در پنج سالگی
آگاهیهای غیر متعارف رو آورد و در بیجه سواد گشودند و در پانزده سالگی خزان و دانش پر بزرگوار
کنجور آمد جوهر معانی را پاسبان این شد و پابر سر گنج نشست و بیشتر آنکه از کردمش مهر
بو قلمون همواره خاطر از علوم کتبی در رسوم زمانی دل زده و خواهش ریده و طبع در گریز
بود و بیشتری اوقات کتر بنفید پر بر نخط خویش افسون آگهی دیدی و در هر سرفتی مختصری
تالیف فسر نموده بیاد دادی و مرا اگر چه بوش افزودی از دبستان علوم جزیری نشین
نیامدی گاه مطلقاً در نیافتی و زمانی اشتباه ناپیش راه گرفتستی و زبان باوری نکردی که آنرا
بر گوید حجاب الکنی می آورد یا تو مندی سخن گذاری نداشت در آن انجمن کبری به افتخاری
و بگویش خود در شدی در این اثنا یکی از مظاہر کونی حلقه خاطر پیدا آمد و در آن

تشیخ ابوالقاسم مومنج

(۱۵۰)

مابسیه فوکان مشتمل بر شش ماهه در روزی چند برای نگاشته بود که همزبانی و همشینی او جویای
در پسه گردانید و خاطر سرتاب رسیده را بدانجا فرستاد و آوردند و از نیرنگی تقدیر
بیارگی مرار بودند و دیگری آوردند و حقایق حکمی و دقائق دبستانی پر تو طور انداخت و
کتابی که بنظر ندر آمد و بود و بیشتر از خوانده نمایش داد اگر چه موهبتی خاص بود که از
عرش تقدس نزول صعودی فرستاد لکن انقاس پس گرامی پدر بزرگوار و یاد دادن
نقاد نامی هر علم و ناگفته شدن این سلسله یاوری سترک نمود و گزین اسباب گشایش
گشت ده سال دیگر برد و گوید خویش را فاد و مردم شب از روز شناخت و گرنگی از سیری
نیارت کرد و خلوت را از صحبت تمیز توانست گردانید و بار ای جدا کردن عسک از
شادی نداشت غیر از نسبت شهودی و رابطه علمی دیگر فیضیه آشنایان طبیعت از اینکه
دور و زو پسر روز پری میشد و غذا و اردنی آمد و نفس دانش اندوز را بدو میل نمیشد
بجرت درمی افتادند و اعتقاد می افشردند چنان پاسخ میداد که استبعاد از الف
عادت بر خاسته با طبیعت او بمعارضه مرض چگونه از خوردن دست باز میدارد و
هیچکس را گفت نمی آید اگر توجه معنوی بفراموشی بسزد و چرا عجب نماید اکثر مند اولات
از بسیار گفتن سخن و شنودن از برگشت و مطالب و الا از کهن او راق تازه صفحه دل
آوردند بیشتر از آنکه گشایش یابد و از حقیقت بیدانشی بر اوج شناسائی بر آید سخنان
پریشنیان می یافت و مردم خوردن سالی را در یافتند سر باز میزدند و خاطر بشوریدی
و دل نا آزمون بر جوشیدی و بیکارگی در مبادی حال حاشیه خواجه ابوالقاسم بر مطول
آوردند و آنچه بر ملا و میر میگفت و برخی دوستان مسوده کردی در آنجا یافته شد حیرانی
افزای نظار گمان آمد دست از آن انکار باز داشته و بنظر دیگر بدین گرفتند و
روزن نیافت بر آوردند و در شناسائی گشادند و نخستین هنگام تدریس حاشیه بر اصفا
بنظر در آمد که از نصف بیشتر کرم خورده بود و مردم از استفاد و نا امید کرم زده دور
ساختم و کاغذ سفید پیوندادم در نور پستان سحری بانذک تا آبی مبداء و مستهای هر کدام
در یافتند بانذ از آن مسوده مربوط نکاشته میاض بر دور این اثنا آن کتاب درست پدید
آه چون متعادل شد او با تفسیر بالمراد و سه چهار جا ایراد بالمقارب شده بود همچنان
بگفتند زار افتادند هر چند آن نسبت نوادی افشردی فروغ دیگر باطن را از درختی

شیخ ابوالفضل نونج

(۱۵۱)

در بیت عالی نوبه اطلاق رسید و دل را از اولین پیوند برگرفت و سر اسکی تختین زو آورد و
آر ایشکی فزون با نوبه جوانی شورش افزا و اسن داعیه فریاد و جهان نمای دانش
میش در دست طنطنه جنون تازه بگوشش رسیدن گرفت و دست از همه باز داشتن آویزش
نمود در آن بستگام شاه فرینک آرای مرا یاد نهد نمود و از گوشه خمول برگرفت
چنانکه در خوانیم و برخی بقارب آورده نباشگری نمود اینجا نقتد مرا عیار برگرفتند و کرن
سجی را بازار پدید آمد و زمانیان بنفشه دیگر بویستند و چه گفتگو با رومی داد و چه نصرتها چهره
افروخت امروز که او اشد سال چهل و دویم الهی است باز دل پیوند میکشاند و شورش نو
در باطن پافشرد و ندید انغم که کار کجا خواهد انجامید و در که ام بار انداز نهد و اسپین
خواهد شد لیکن از آغاز رستی تا حال تو اثر آلامی الهی مرا در کف حمایت خود گرفته است
کرانبار امید است که آخر این نفس در رضا مندی مصروف گردد و بک ووش خود را
بآرامگاه جاوید رسانده از آنجا که شمار به نفس ایزدی یک گونه سپاس گذار است
نمی از آن مینویسد و دل را نیز میسخت تخت نعمتی که در خود یافت ترا و بزرگ بود بو که
تراستی این کس را با یکی نیساگان چاره شود و گزین مداوامی علاج شورش درونی آید در در
بدار و آتش را با آب و گرم را بسک و عاشق را بیدار و دویم سعادت روزگار و
ایمنی زمان هرگاه بزرگان باستانی بعدت یگانگان تفاحه نمایند من اگر به نرومی پادشاه
صورت و معنی نانش کنم چرا شکفت نماید سیم طالع مسود که مرا در چنین خسته روزگار
از مشیت تقدیر بر آورد و ظلال قدسی سلطت بر من اوفتاد چهارم شریفان نظرن
از پدر نمی گذارش نمود و از آن دو دمان عفت چه نوبد مکارم بر حال را نهد اجم داشت
و همواره وقت گرامی بستودگی اعمال آرایش دادی آزر م را با نسیب روی دل کجا کرد
بود و کردار را با گفتار پیوند کجی داده پنجم سلامتی اعضا و احوال قوی و تناسب
آن ششم امتداد ملازمت این دو گرامی ذات قدسی حصار می بود از آفتهای
درونی و برونی و پناهی از حوادث نفسی و آسمانی هفتم بسیاری صحت و نوش
و آرومی تندرستی هشتم منزلت شایسته نهم بی غمی از روزی و غم پسندنا
بحال دهم شوق روز نهنزون رضا جوئی والدین یازدهم ماطفت
پدر بیش از حوصله روزگار بنبایتهای گوناگون نوحستی و با بوالا بانی دودمان والا

اختصاص

شیخ ابوالفضل مؤرخ

(۱۵۲)

اخصاص وادی دوازدهم نیازندی در گادایزوی پنجم دهم در یوزه
زاویه نشینان بنی گزین و خسر و پرومان در دست چهار چهار دهم تو فنی بر دوام
پانزدهم پنجاه آمدن کتب در اقسام علوم بی مذلت خواهش رازدان بر کیش آمد و دل
از بسیاری و اسوخت شانزدهم یوسته تحریف نمودن بر بر شناسائی و مراجعات
پریشان نگذاشتن هفدهم هم نشینان سعادت استرا هجدهم عشق صوری
که شورش خاندانها و زمین لرزه بایستما باشد مرار بر منظر نگاه کال آمد و از نیکوگی
بوالعجب بحدی شکستی نوبر اندوز و زمان زمان بخیر فرو شود نوزدهم ملازمت
کیهان خد بود که دلادتی دیگر بود و سعادت آنی تازه بیستم بر آمدن از رحمت
بیا من ملازمت گیتی خداوند بیست و یکم رسیدن بصلح کفلی برکات انعامات
قدسی بخشی از کفایت نجوئی آمد و بینگان بر طایفه آشتی نمود بدان را عذر پذیرفت طرح
مصاحبت انداخته تعالی از لواحق آگهی نقش بری دور سازد بیست و دو
دویم ارادت خد بودند آنگاه بیست و سوم بر گرفتن و اعتبار بخشودن
اورنگ نشین فرهنگ آرای بی سفارش دیگران و تکاپوی من بیست و چهارم
برادران دانش آموز سعادت گزین رضا جوی نیکو کار از زمین برادر خود چگوید که
با آن کمالات صوری و سنوی بی رضای خاطر من شوییده حال شدی بر نیداشت
و خود را وقف دجوی من کرده سپهر کردگی را پای مرد بودی و نیک اندیشی را دست مرد و
در تصانیف خود چنان میراید که مرآت انانی سپاس نیت چنانکه در تصنیف فخریه بی مباحث
فرموده ولادت او در سال چهارصد و شصت و نه جلای مطابقت نصد و پنجاه و چهار هجرت
محمدت او را بکدام زبان نویسد بختی در این نامه نگاشته و در دلی بیرون داده و
آننگه باب بیان مندر و نمانده و سیلاب را بنده نگه و ناشکیبائی را پای مرد شده
تصانیف او که ترازدی گویائی دبستانی است و در عنزار مرخان و اسپستان زن
در حرات سرائی کنند و خبر کمال او گویند و بادشاهل او نمائند دیگر شیخ ابوالسبکات
ولادت او در شب هفتم جماد الاولی سال چهارصد و هفتاد و پنج موافق شب هفدهم
شوال نصد و شصت فخری اگر چه پاینده الای آگهی نیند و خت لیکن بره منبر اوان دارد و در
مطالعاتی و شمیر آزمائی و کار شناسی از پیش قدمان شمارند و در نیک ذاتی و در

شیخ ابوالفضل بوترخ

(۱۵۳)

پرستی و خیرکالی استیاز تمام دارد دیگر شیخ ابوالخیر ولادت او روز ابان دهم
اسفند از سال چهارم الهی معاصد و دوشنبه بیت و دو تیم جادی الاولی سال نصد
و شصت و هفتم هلالی مکارم خلاق و شرایف اوصاف خوی پستوده اوست مزاج
زمانه را نیک شناسد و زبان را بان سایر اعضا بفرمان خود دارد دیگر شیخ
ابوالمکارم ولادت او در شب آذر مرد عسره اوردی بیست سال چهارم الهی مطابق
دوشنبه بیت و تیم شوال نصد و هفتاد و شش اگر چه در بادی حال نخی شورش در شد
نفس کبیر امی پدر بزرگوار او را بر جاده پرستی و بهجا آورد و بسیاری از معقول و
منقول پیش آن دانای رموز انفسی و آفاقی تعلیم یافت و نخی پیش تذکره حکای پیشین امیر
فتح اتم شیرازی تقدیر نمود بدل راه دارد امید که با حل مقصود کامیاب گردد دیگر
شیخ ابوتراب ولادت او روز شش بیستم بهمن ماه سال میت و پنجم الهی موافق حبت
بیت و سیم ذی الحجه نصد و هشتاد و هشت قمری اگر چه والده او دیگر است لیکن سعادت
در باره او و کسب کالات مشغول دیگر شیخ ابوالحاجد ولادت او روز خورداد ششم
دی ماه سال سی و هشت الهی موافق دوشنبه سیم ربیع الآخر سنه اوردو تیم دوم دیگر
شیخ ابوراشد ولادت او روز اسفند از نهم بهمن ماه الهی سال سی و هشت مطابق
دوشنبه غره جادی الاولی سال مذکور این دو بابا و خاندان سعادت اگر چه از زمانه
لیکن آثار اصالت از حبسین ایشان پیداست و آن سپهر نورانی از مقدم ایشان
نبرداده نام مشترک گردانیده بود و بیشتر از ظهور آنها رخت هستی بر بست امید که با نفا
گرامی او هم نشین دولت نیک روزی گردند تا نسکو نیهای کوماگون سنه ایم آید بر او
نخستین رخت هستی بر بست و عالمی را در غم انداخت امید که دیگر نونالان بر و سندان
در شاه کاهانی و سعادت و جهانی در از غم سرگردانان و بخرات صوری و مسنون
سرمندی بخشاد بیت و پنجم یونزد که خدائی بخسانان از زم شد و دودان
دانش و خاندان اعتبار پذیرفت کاشانه ظاهر در دنی و نفس کج گزارا اجمالی
پیدا آمد و همندی و ایرانی و کشمیری نشاط خاطر گشتند بیت و ششم
گرامی سنه زنده سعادت سنه اوردی گشت ولادت او در شب شش بیستم دی ماه
سال شانزدهم الهی موافق شب دوشنبه دوازدهم شعبان نصد و هفتاد و نهم

سیخ ابو الفضل مونیخ

(۱۵۲۱)

پدر بزرگوار او را بنام عبد الرحمن موسوم کردند و امید آنکه در پند و پستان نژاد است اما
شرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از نو زبان روزگار فربه او ان آگهی انداخته
و آثار نیکبختی از ناصیه او پیدا است و خدیو و الا قدر او را بگوئیم خود منتجب گردانید
بیت و بیستم دیدار بفره شب ایران سی ام فردا و ماه الهی سال سی و شش مطابق جمعه
یستم ذی القعدة نصد و نود و نه هلالی در ساعت سعادت اقران سر زندی نیک اختر برید
آمد عایت ایزدی زودی آورد گیتی خداوندان آن نونهای سرابستان سعادت را
بشون نام نهاد امید که بجلاک دینی و دنیاوی فسادت بیاورد و سعادت بیاورد و نشاء اند
بیت و بیستم دوستی مطالعه کتاب اخلاق بیت و نهم آگهی یافتن از نفس ناطقه
سالمی در از مبتذات بیانی و عیانی طلبگار بود با صاحبان این دور و شش آفرینش بیا
شد و لاک ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظری بنظر در آید راه شبهه بنگی نیافت و خاطر
آرام گرفت بیامن عقیدت این گره کشوند و دلنشین آید که نفس ناطقه لطیفه است ربانی
سوی بدن او راست تعلق خاص باین سیکر عضری سی ام آنکه از پارسیا کوهری
شکوه بزرگان صورت مرا از گفتار حق باز داشت و دانش و پیش اندوز را در هندن
نیامدیم گزند مالی و جانی و ناموسی نغز در این عزیت نینداخت و در قار آب کرد و ارجوی
کرد سی و یکم بیسی دل باعث بارات دنیا سی و دویم تو فین نکاشتن این
گرامی نامه اگر چه عشقوان این کتاب الهی محمدت ایزدی است که بزبان سیدگی اقبال
روز افزون میراید و سپاس نمت رسیدگی بر زبان مسلم میگردد لیکن هر گونه
آگهی را چشمه ساریت و گزونا گروه دانش را آمدن جدیگان کارگر ار ار استون و هر
سرایان خنده فردش را از او نصیب بگردان را سپر مایه نشاء و جوانان را اسباب
رعونت و پیران تجارب روزگاران کجا یابند و خشنندگان زروسیم عالم آیین مردی از
اوستنازند که هر بیسانی را از نور نگاه حسرم بیان آزادی را زمین پرورده صبح سعادت
روزن نهم کارگاه هنر زرف در بای گوهر آفرینش ناموس پس آریان سعادت نهاد
روشن از او آموزند و دین داران حق پرده بید بانی نامه اعمال عشرت اندوزند بزرگان
هر متاع آیین شود بر گیرند و جان نثاران عرصه کند آوری لوحه همت آموزی از او برخوا
تن که از ان نفس آرائی آیین نیکو کاری از او بردارند اخلاص طهر از ان بخت او را زود

شیخ ابوالفضل مروج

(۱۵۰)

ذخیر بی مستغنیان است که در آرزوی کزینان تر بنسنگ حقیقت یاور بی آن کامیاب خواهد شد
کردند از این نعمت های کوناگون مرده آن میزاید و دل سینه اش در می شود که خاتم عالم
بر نیکی کوی شود و آبدی سعادت یاور می نماید اگر چه پور مبارکت امروز مورد افساد
و عبرت نامه جهانیان است و دستکارهای هر دو کین در شورش ایزد پرستان حقیقت
پروه ابوالوحده گویند و یگانه بنده دادار یسماال شمسارند و کند آوران عرصه
دلاوری ابوالقده نام نهند و از یکتا سبب استی دشمن اندیشند و خود همواره با ابوالفضل
بر آید و از کزیده مردم این دو دمان عالی شناسند در دفاتر عوام که آشوبخانه بی تمیزی است
برخی پرستاری دینی نسبت دهند و از منبر و رفگان این گرداب پندارند و طایفه
از منمکان کهنه و الحادانگارند و از کوشش و سرزنش انجمنها پز سازند و تهاجم که از
این مراتب از تماشای شکر فکاری روزگار بیرون نمیشود و بزرگو پرندگان و حجت
سرایان از حسیه کالی بیرون نسیر و دوزبان و دل را بنشین و آفرین می آید
این بود ترجمه شیخ ابوالفضل خود بنص عبارت و کی در آئین اکسبری که بعد از تصرف
سیر بجنها منقول افتاد و اما شرح تشریح و ایجا و دین الکی در قلم و جلال الدین
محمد اکسبر که بتدبیر سی شیخ ابوالفضل مذکور بنص ظور رسید چنانکه توابعیه علامین
طباطبائی رضوان الله علیه در مقدمه کتاب سیر المتأخرین آورده بدین سیاق است
که شیخ عبدالقده بن شیخ شمس الدین سلطان پوری در عهد شیر شاه بصدرا الاسلام
در زمان همایون شیخ الاسلام و در وقت کسبر بمخدم الملک لقب و نهایت جاه طلب
متصب و نیا دوست بود چنانکه شیخ عبدالقادر بد ادوئی با وجود اتحاد مذمت و مناسبت
تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود می نگارد که چون مخدوم الملک معاتب پادشاه گشت
در گذشت خزان و دفاین بسیار از او پیدا آمد از آن جمله چندین صندوق نشت طلا بود که
از کورستان خانه او که بیانه اموات خود دفن کرده بود بر آورند و این همه با جمع اموال
و کتب اندوخته او داخل خزانه عامه پادشاه گشت و شیخ عبدالقده بنی صدر که کت مرد
متصب جاه طلب از اولاد ابوحسین کوفی در اوائل عهد اکبر اقدار شش بجائی رسیده
بود که یک دو بار پادشاه خود کفش او را پیش او گذاشت و افاغنه خود را بر او
در ظاهر اسلام نهایت کمال نصب میباشند و همایون مرتبه ثانی مجزه تسلط بر بلاد دهند

شیخ ابوالفضل مؤرخ

(۱۰۰)

از بام افتاده برود و کسبه نهایت جوان در طفلی ساخت یافته نضال دعاوی عظیمه بکده اکثر امور
سلطانی برای درو تیر همین بر دو کس و اشباه و اتباع اینها سپرده خود عیش و طرب و لهو
و لعب میگذرانید اینها بنا بر حبت جاه و نفس پرستی و شدت تعصب هر که را اندک مگرد
الغایت پادشاه و از مسکات و شرب خود بیگانه میدیدند بهر جلد و بهانه که میبستند بام
حراست و حمایت شرع و اسلام قتل او کرده بگذاشتند که سری بر نفس از دخصوص
با کسانی که بظا هر هم پیشه آنها بوده در باطن نسبتی با آنها داشته اند نهایت عناد میورزیدند
چنانچه شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی نیز بدام آنها افتاده بآید الهی
از آن بلای ناگهانی بسته اردشوار و جگر خواری و بخت با کج عزت و اختصاص
رسیدند و در ضمن احوال شیخ ابوالفضل این ماجری پیرایه ایضاح یافت و کار بجائی
رسیده بود که حسیق زیاده از حد حصر را بدستباری سی آن بی دیان خون ناحق ریخته
شد و آنچه از مجموع حکایات و قصصیرات نقله اخبار آن عصر مستفاد میشود هر دو مقتدای
مذکور نهایت متعصب و اظهار تعلق آنها در ظواهر دیدنداری قطره برای حبت جاه و نفس و هوا
پرستی بوده بونی از ایام بشام جان اینها و اتباعش مثل عبدالقادر بد اوونی و غیر ذلک
نرسیده بود و از شدت تعصب و خود رانی توانای عجبیه میدادند چنانچه شیخ عبدالقادر
بد اوونی مینویسد که مخدوم الملک مستوی داد که در این ایام بچ طرفن منبر ضحیت چون پرسید
گفت راه که منحصر در عراق است یا در بلاد عراق مسراق ما سزا از قربا شان باید شنید و در راه
در بایعنه و قول از منبرگی گرفته بزبونی باید کشید و در آن عهد نامر صورت حضرت مریم و حضرت
عیسی صورت کرده اند حکم بت پرستی دارد پس بر دو صورت منبر ممنوع است اگر باب ذهن و
ذکا بقوله مرتبه اجتهاد آن ندعی قنایت و دیدنداری توانند فهمید بد اوونی در احوال خود
مینویسد که هر چند شیخ مبارک را بحسب استادی بر من حق عظیم است لیکن چون او دپرانس
غلو در انحراف از مذهب حنفی داشتند مرا آن حجت سابق نامذ و نینبر برای استظهار و استکمال
قول خود از مخدوم الملک نقل میکند که او هرگاه شیخ ابوالفضل را در اوایل عهد کسبه میدید
میگفت که چه خلها از این مرد در دین بر نغیزد سبیش جز این نبود که شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ
مبارک بنا بر عقل و تدین مویع در قتل سندگان خدا بکجه مجوز قتل مردم بعضی گان تشیع یا پیروی
عقل در مسائل مختلف فیها بودند و طفیل آن هر سه دو مرانی دنیا پرست مرتبه تعصب عوام مجتدی

شیخ ابوالفضل موزخ

(۱۵۷)

رسیده بود که در ماهی سال سی و سیم ابر فولاد بر لاس نام منصّب دار فلان احمد تمشقی را که
شیخی مذهب بود بعد از کیش تشیع از او در نجده شبی بهانه طار از خانه اش بر آورده
بر نیم حنجر مجروح ساخت و اکبر که در آن ایام دین الهی فستراع نموده از قید عصیت
بر آمده بود بر لاس مذکور را پای فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا هلاک شد و قلمای
مقتول بعد از قائل سه روز در گذشت و بعد از وفات فلان احمد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش
مستحطان بر گاشتند با وجود اینکه همستام مردم لاهور بعد از نفست از دوی پادشاه
بکشمیر حشمت طار بر آورده بآتش تعصب و عناد سوختند و برای خود و خیره انداختند و گفته
چون مؤمن الله و شیخ ابوالفضل بنایت مرتبه تقرب اکبر پادشاه مخصوص گشت و علامه
زمان حکیم فتح الله شیرازی و دیگر علماء و امرای عراق و شیراز در بار اکبر سفر ایدند
شیخ ابوالفضل با علامه مرقوم و دیگر دانشوران سراسر ای و همزمان گشته در مدارک ستمکاری
و خونریزی متعصبان معاند مذکور که همت محکم است چون بچاره گری نشست دید که پادشاه خود
پرست دعا بجایه است از مذهب خود برگشته دنبال روی خواهد کرد و با این مذهب که دارد
و بنایی که از مدتها است حکام یافته عالمی بیاد فنا خواهد رفت تا چار اکبر استوار و فوق
مرتبه که داشت و انموده از قید تعصب بر آورد و مبنی ظل الهی که صلح کل نتیجه آن است آگهی
داده از حسنکال میاگان مذکور و اتباع آنها بندگان حسد از انجات در ستمکاری
بخشید و بای آن بدین نطقه گداشته که پادشاه را اول آیه آیه بر خست بخت آنها
و جمع مال و طلب جایی که در دل داشتند آگهی داده چنین و انمودند که پادشاه از این بر
خود بستگان نام ریاست اسلام همه وجود لایق تر و ستمی این مرتبه و مقام است چون سخن
دلهاد پادشاه شد در شروع سال بیت و چهارم جلوس روزی در حضور پادشاه با قضا
و علماء گلگویی سپید که مختلف فیه مجتهدین میباشند در میان آورده سخن بدینجا رسانیدند
که سلطان را هم میتوان مجتهد گفت یا نه و شیخ مبارک پدر مستند الدوله ابوالفضل که اعلم
علمای زمان خود بود حسب الامر تذکره در این خصوص نگاشته و بهر خود محتوم گردانید
بعلمای عصر که در اردو حاضر بوده اند سپرده فستوی خواست علمای مرضی پادشاه از فخری
سؤال در یافتند بعد تا قیل و امعان نظر در معانی آیه کریمه اطيعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و دیگر احادیث و اقوال که در این باب در روایات مجلی حکم کردند

شیخ ابوالفضل موریخ

(۱۵۸)

که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده از محمد است چه نفس اولی الامر مؤید و خوب اطاعت سلاطین است
علی را بهم نه معاصمه مجتهدین و نصرت پادشاه عادل و افضل اعلم بانه است اگر در مسائل دین که مختلف
فیه علم است بک طرف را از جانبین اختلاف جهت تسهیل معاشش بنی آدم و صلاح حال اهل عالم
اختیار نمود و با بجانب حکم فرمایند اطاعتش بر کافران نام لازم و اینها اگر بر اجتهاد خود حکمی از
احکام که مخالف نفس نباشد بامسئلت عام تشریح کرده مخالفت از آن حکم موجب سخط الهی و عذاب
افزودی و سمران دینی و دنیوی است همه ما بر آن تذکره مهربانی خود زدند بعد از آن مخدوم الملک
و عبدالمشبی صدر را حضور نموده با امور بهره دستخاک کرد اندیدند آنها نینسب طوعاً و کرهاً هر دو دستخط خود
نمودند و کان ذلک فی شهر ربیع الثانی و تسعة من الهجرة المقدسه چون مخدوم دست شد و حکام
ناظر خواه پادشاه که مطابق بصلاح خیر طلبان خلق الله بود شیناً فیما اجرا یافت مخدوم الملک و
شیخ عبدالمشبی با امور بگذرانند حج گشته اخراج یافتند و علمای تعصب پیشه دیگر نیز تقسین قضای
ولایات دور دست از حضور مجور گشته از در ارتلظت و دور افتادند و خیر طلبان خلق خدا اصلاح
حال عالم و ابقار جان و مال و عرض دنیا و پس بنای آدم در افتاد عقیده سلطان زمان دانسته
اکبر را واضع و محدث دین الهی گردانیدند و دین الهی عبارت است از صلح کل و جای دادن جمیع
عباد در کفایت خود با تقضای معنی ظل الهی و حاصلش آنکه با حدی تعصب نباشد و هر کسی در سایه
رافت او بر آساید بدین تدبیر جهانیان از دست اید او خسران اثر از خلق آسوده اند و فشارغ
البال راه زندگی پیوندند و مخدوم الملک که بکله معظمه رسید شیخ ابن حجر کتی صاحب صواعق محرقة در
آن زمان زنده و معتمد بود باعث بناست تعصب استقبال مخدوم الملک نموده احترام او
بیار نمود و درون شهر آورده در کعبه را در غیر موسم برای او گشود تا زیارت نمود و آن جو
فروش گندم نما که در صورت دینداری طالب دنیا بود چون از پادشاه و امار موافق نیابست
کیده بود در مجالس و محافل نسبت پادشاه و امار سخنان ناخوش مثل ارنداد از دین و رغبت
بگفرد که کشته افترا بود ذکر می نمود و این سخنان او بگوشش پادشاه رسیده باعث کمال انضباط
خاطرش شد و شیخ عبدالمشبی صدر هم لذک بعد از آنکه مدت که خبر یعنی محمد حکیم میرزا بر او
اکبر شنیدند و خبر سخر شدن لاهور بدست میرزای مذکور نیز رسید بطبع ریاست و حجت جاهی که
داشتند بیاب گردید و هر دو معاودت بند نموده با حمد آباد کجرات رسیدند در این اثنا بعضی بگفت
محل کعبه پادشاه که بیخ رفته بودند نینسب ادراک سعادت طواف نمود و برگشتند و بیلده مذکور

شیخ ابو افضل مورتخ

(۱۵۹)

رسیدند و آن بر دو بعد و زود در بند کبیر را با قدر دیده بر خود ترسیدند بضرورت و ناچار
رجوع بجکات مذکور نموده در استغاب جبرائیم خود توکل بانها جستند و زینهای مستوره بعد و زود
سفارش آنها کردند کبیر که نهایت از آنها آزرده و انتقام الهی نیز بر آنها لازم افتاد و بود در غلغله
پاس زنهاد هشتم مردم خود فرستاد که آنها را مضمی از آن نتوان مسئل کرد و بیارند مخدوم الملکت از
کمال خوف در راه قالب نمی کرد و دستنانش نفس او را مضمی در جاند همه آورده دفن نمودند و مال
بیار از خانه او برآمده محسنه از پادشاه رسید و بعد لهیبی را بعد و زود بیای محاسبه در آورده و
شیخ ابو افضل نمود و در قید برود چون او را با شیخ عداوت دیرینه بود شیخ ابو افضل شتم شد که
عدا او را کتاست و این مذهب الهی که آسایش غیر مستنای خلق خدا در آن بود تا عهد جا کبیر روح
داشت باز از عهد شاه جهان نقیب مذهب شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ
ابو افضل در ذکر احوال خودش و محافظت قبرها احمد بکاشتن مستحفظان از شیخ

ابو افضل و برادرش که بعزل آمد و در ذکر کشته شدنش بکت فولاد

برلاس گذشت دلالت بر شیخ او و پدرش نماید

و بعلم خدانه

سَيِّدَاتُ مَدِينَةِ طَبَاتٍ وَأَيُّهَا الْوَالِدَاتُ الْوَالِدَاتُ

| | | | | | | |
|----------------|------------|----------|-----------|----------|----------|-----------|
| السُّلْطَانَةُ | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| فَتَحِينَا | سنة 1097 | سنة 1134 | سنة 1139 | سنة 1139 | سنة 1139 | سنة 1139 |
| مُحَمَّدُ | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| سَيِّدَاتُ | سنة 1127 | سنة 1164 | سنة 1172 | سنة 1172 | سنة 1172 | سنة 1172 |
| حَيْثُ | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| مُتَّقِيْنَا | سنة 1164 | سنة 1184 | سنة 1191 | سنة 1191 | سنة 1191 | سنة 1191 |
| أَقَامَتُنَا | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| مَرْحُومَاتُ | سنة 1155 | سنة 1193 | سنة 1311 | سنة 1311 | سنة 1311 | سنة 1311 |
| فَتَحْتُنَا | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| مَكْرُورَاتُ | سنة 1185 | سنة 1205 | سنة 1250 | سنة 1250 | سنة 1250 | سنة 1250 |
| بِأَيْدِي | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| مَرْحُومَاتُ | سنة 1230 | سنة 1230 | سنة 1230 | سنة 1230 | سنة 1230 | سنة 1230 |
| مُحَمَّدَاتُ | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| طَابَاتُ | سنة 1222 | سنة 1250 | سنة 1264 | سنة 1264 | سنة 1264 | سنة 1264 |
| شَاهِدَاتُ | وَالِدَاتُ | جُلُوسُ | مَدِينَةِ | رَحْلَتُ | عُمَرُ | مَدِينَةِ |
| بِأَيْدِي | سنة 1247 | سنة 1264 | سنة 1264 | سنة 1264 | سنة 1264 | سنة 1264 |

أميرزاده محمد کاظم میرزا پسر مرحوم عالم شاه میرزا امیرزاده نسیب الدوله شاه پسر میرزا امیرزاده ابوتراب میرزا حسام الدوله ولد
 مرحوم حاجی محمد ولد میرزا امیرزاده سلطان حسین میرزا پسر مرحوم نایب الایاله امیرزاده اکبر میرزا ولد معزز السلطنه حسین شاه
 میرزا امیرزاده ادویس میرزا پسر شیخ میرزا امیرزاده محمد علی میرزا ولد ایضا امیرزاده محمد کاظم میرزا ولد سلطان میرزا
 نواب محمد علی میرزا مشکوة الملك ولد مرحوم میرزا نواب حاجی معتمد میرزا ولد مرحوم حاجی نکر میرزا نواب حاجی محمد حسین میرزا ولد
 مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا حبش علی
 میرزا ولد ایضا امیرزاده کامران میرزا ولد مرحوم معین الدوله امیرزاده جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیرزاده ابوبکر
 الفتح میرزا ولد مرحوم ایضا امیرزاده اکبر میرزا ولد مرحوم ایضا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا نور الدین میرزا مرتب سیم میرزا
 احمد میرزا سرتیب و تیم ولد محمد میرزا حاجی محمد الدین میرزا سرتیب و تیم ذبیح الله میرزا سرتیب ولد حاجی کیکاوس میرزا
 اسد الله میرزا سرفک توجانه مبارکه ولد مرحوم کیکاوس میرزا کامران میرزا سرتیب سیم امیرزاده جهان فوز میرزا
 ولد مرحوم ایضا امیرزاده بد الله میرزا ولد ایضا محمد حسن میرزا سرتیب سیم امیرزاده احمد الملك ولد نواب معتصد
 السلطنه امیرسلطان میرزا سرتیب سیم نواب محمد تقی خان ولد مرحوم مؤید الدوله محمد کبر میرزا ولد مرحوم ایضا
 غلام حسین میرزا ولد مرحوم ایضا احمد میرزا نایب اجودان شاه پسر مرحوم کعباد میرزا جلال الدین میرزا نایب اجودان شاه
 سلطان محمد میرزا نایب اجودان شاه سلطان احمد میرزا نایب اجودان شاه

ایضا امیر ارکانی خان کماز نولر کا ساطت مستند

نواب قهرمان میرزا صادم الدوله سردار اعظم نواب جلال السلطنه محمد میرزا امیر تومان پسر مرحوم اعظم الدوله
 نواب اعتماد الدوله عباس میرزا امیر تومان ولد مرحوم ایضا حکم نواب فتح علی میرزا اعتماد الملك امیر تومان
 ولد مرحوم ایضا

اسیاست شہزادگان و امرا و خوارق و اقبالیہ و ایلیہ قاجاریہ

ابو انجلی جناب مستطاب جل اکرم مہدی بختیار مجدا لدولہ امیر تومانات
جناب جلالتا بل مجتہد الدولہ اہلخانہ کل اہل جلیل قاجار بختا جلالتا بل مجدا لاشرف منشیہ اول
و مناشر کل اہل جلیل قاجار

شہزادگان

نواب شجاع الدین میرزا ولد امان اللہ میرزا حبیب اللہ میرزا ولد
محمد ہادی میرزا محمد حسن میرزا ولد حاجی آقا عبدالرحیم میرزا ولد
عبداللطیف میرزا حاجی سیف الملوک میرزا معین حسو ولد نواب
السلطنہ علی میرزا ولد مرحوم طہماسیب میرزا مؤید الدولہ حبیب
میرزا ولد سلطان یوسف میرزا ابراہیم میرزا ولد محمد حسن میرزا
محمد ہادی میرزا ولد محمد حسین میرزا علی خان ولد مرحوم محمد
شہب میرزا سلطان اول میرزا ولد محمد علی میرزا ابو الحسن میرزا
ولد ادیب میرزا جلال الدین میرزا محمد یوسف میرزا عبد الصمد میرزا
ولد عبد اللطیف میرزا جانشاہ میرزا ولد سیف الملوک میرزا

غلام رضا خان ولد غلام حسن خان محمد قاسم خان معین قاجاریہ غلام
علی خان قوام قاجار محمد علی خان حبیب خان دگر

طایفہ دولو

امیر الامراء العظام محمد علی خان ناعقاد قاجار و نیر و سر سید اول
محمد خان ولد اسکندر خان حاجی ابو الحسن بن محمد خان سر سید
محمد محمد خان امان اللہ خان عبد اللہ خان عبد اللہ خان بہار
السلطنہ حبیب خان ابو القاسم خان ولد محمد حبیب خان

طایفہ عز الدینلو

عماد الامراء العظام عز اللہ خان رئیس عمدہ الامراء العظام قاجاریہ محمد
قاسم خان غلام حسن خان و جم خان غلام حسن خان

طایفہ شامبکتا

امیر الامراء العظام محمد حسین سراج السلطنہ و رئیس محمود خان خلیل اللہ خان
سیما خان امیر محمد ابراہیم خان محمد جعفر خان حاجی علی محمد خان اول محمد خان
محمد خان سراج نظام اسد اللہ خان ولد مرحوم حاجی حبیب اللہ خان

طایفہ حاجی مہدی سیانلو

امیر الامراء العظام محمد ناصر خان ناصر الممالک و سر سید اول حبیب خان
مفاد قاجاریہ باقر خان دگر رضا خان معین اللہ سیما محمد رضا خان
محمد حبیب خان حاجی علی خان رئیس خان علی اللہ خان ابو طاب لہیان

طایفہ شاپور انلو

امیر الامراء العظام محمود خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول جبار
محمد رضا خان احمد خان سر سید محمد حبیب خان علی خان

طایفہ قاینلو و غیر

محمد الامراء العظام محمد قاسم خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول حبیب خان
محمد الامراء العظام محمد قاسم خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول حبیب خان

طایفہ خرنندار لو

امیر الامراء العظام محمد قاسم خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول حبیب خان
محمد الامراء العظام محمد قاسم خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول حبیب خان

طایفہ کرلو

محمد الامراء العظام شہزاد کرلو عبد اللہ خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول حبیب خان
باقی خوانیز قاجاریہ

یاوران

امیر خان یاوران شہزاد احمد خان ناصر الممالک و نیر و سر سید اول حبیب خان

طایفہ قزانلو (نوابی اعلیٰ اسکندر)

امیر الامراء العظام خلیل اللہ خان رئیس سیما خاقان جبار خان
میرزا ولد محمد علی خان ولد ابی ابراہیم علی ابراہیم ولد ابی
علی اصغر خان ولد ابی محمد حسن خان ناصر الدولہ محمد
تقیان سر سید نظام العلماء محمد اسمعیل خان میرزا محمد خان اللہ
حیدر خان میرزا احمد خان ولد ابی علی خان ولد حسن خان نواد
مستطاب الملک محمود خان نوادہ امیر قاسم خان محمد حسن خان ولد
محمد باقر خان محمد علی خان معرفت محمد علی خان ولد دیر خان خان

طایفہ حاجی مہدی فیخانہ قزانلو

امیر الامراء العظام حبیب خان امیر قاجار امیر الامراء العظام حبیب خان
مشیر قاجار و رئیس محمد کاظم خان بنو قاجار محمد ناصر خان ناصر نظام
سلیمان خان و قزاق الملک غلام علی خان ولد مرحوم محمد قاسم خان علی محمد خان
سلیمان خان احسان قاجار احمد خان عبد اللہ خان یوسف خان و نیر و سر سید

طایفہ قزل یاغ قزانلو

قاجار یوسف خان ولد محمد خان
امیر الامراء العظام احمد خان معین الملک و نیر محمد ناصر خان
علی محمد خان ولد غلام حسن خان غلام رضا خان احتشام قاجار ولد
محمد حسن خان قزاق خان ولد حبیب خان بنو محمد خان ولد فیض خان

وزارت جليله جنك

نواب مستطاب اشرف والاسپهسالار وزير جنك رئيس كل مؤلفه ووزر دوله على يد توغچان و قوقان و در بنو كانه افواج من و سوار نظام
 جناب مستطاب جل حسن خان مكراد افشار وزير نظام كل عساکر منقو
 جناب امير الامراء العظام نادر محمد خان افشار امير تومان اجوان باشه كل عساکر منقو و نظام

مجلس عاكت و زارت جليله عسكرية

نواب اشرف الامراء حاجي محمد الدوله رئيس مجلس نواب الامراء نظام نايب يس جناب قاسم ابراهيم قاضي عسكر نواب محمد
 نواب حسين علي ميرزا منشا باشه عمدة الامراء العظام نصر الله خان سرتيب فوه اسف الدوله جناب ميرزا علي اكبر خان لشكر نوبس عمدة الامر
 العظام ميرزا مسعود خان سرتيب فيروز كوهي قائم واجوان مجلس عمدة الامراء محمد علي خان سرتيب ظفر السلطان بوسنجان سرتيب
 حاجي خان اجوان سرتيب ميرزا علي لشكر نوبس فتح الله خان منشا

كل الزعماء و امر و حكام من صبا فحما و من حبله جنك سواي شاهزادگان عظام و بعضه
 و زرا و لاه و حكام و حجاب مشاغل و مناصب مختلفه كه زرا و مناصب امين نظامي مستند

سردار الزعماء

سوا انها كما سمشان در مواقع ديكر مذکور ميشود
 بنا و مستطاب اسعد الدوله سردار جناب سردار مقيم بخورد بخا
 عبد الله خان سردار الكرم جناب اسفند افغان سردار اسعد
 جناب محمد امراء توهان السلطنة سردار منصور
 سوا انها كما سمشان در مواقع ديكر مذکور ميشود

نظام
 حاكم
 حاكم
 حاكم

خان سينما المالك امير الامراء العظام محمد تق خان معظم
 السلطنة امير الامراء العظام حسين علي خان منصور الملك
 شاهسون امير الامراء العظام بچه الملك امير الامراء العظام
 خان باباخان مظفر السلطنة قوجايد امير الامراء العظام
 ميرزا محمد خان افصام الملك امير الامراء العظام علي محمد
 خان امير الامراء العظام ميرزا احمد خان دريابكي

سرتيبان اول

امير الامراء العظام خان باباخان صاحب اختيار امير
 الامراء العظام علي اكبر خان سينما السلطنة افشار وزير
 نظام بچه خان ارفع السلطنة علي رضا خان مهمتار
 الدوله سهراب خان عميد السلطان ميرزا علي خان قاضي
 السلطنة اسكندر خان افغان بونكان انتظام السلطنة براد
 امير نظام رضا علي خان بجه الملك براد و وزير نظام ميرزا
 حسن خان نظام الملك حبيب افغان شجاع الممالك سردار
 مقيم محمد علي خان پسر ميرزا امير الامراء حنجان شهاب السلطنة
 پسر ميرزا صاحب اختيار جناب ميرزا علي افغان سرتيب
 علي خان پسر ميرزا صاحب اختيار عظيم السلطنة پسر ميرزا افغان
 سردار حاجي قلي خان بجه الدوله جواهر عميد بجهان
 جهان بيگلو علي افغان عميد السلطنة بجهت علي اكبر خان
 پسر ميرزا حرم حاجي شاه افغان علام علي خان افغان الملك پسر ميرزا
 حنجان الملك عميد علي خان پسر ميرزا اقبال السلطنة ميرزا
 محمد خان خوند خان باباخان حبيب خان نواز شجاع الدوله

السلطنة طالت جناب امير الامراء العظام شير غلوت جناب امير
 الامراء العظام نظم الدوله جناب امير الامراء العظام امين خان جناب
 امير الامراء العظام ضياء الملك جناب امير الامراء العظام منصور
 الدوله جناب امير الامراء العظام عناية الله خان سالار بجه شاهسون
 جناب امير الامراء العظام ميرزا زكي خان شير قوتون عراق جناب
 امير الامراء العظام حاجي ظفر الدوله شاهسون جناب امير الامراء
 العظام غلام حسين جلال جناب نصر الملك جناب امير الامراء
 العظام علي خان پسر ميرزا شكار جناب امير الامراء العظام سالار
 الملك پسر ميرزا حرم امير نظام جناب امير الامراء العظام محمد افغان
 خان اعتصام الدوله امير الامراء العظام غلام رضا خان
 احتشام الدوله پسر حاكم الملك امير الامراء العظام ناصر قلي خان
 شهاب الملك شاهسون امير الامراء العظام عزيز الله خان شهاب
 الدوله بجهت نواب الاشجاع السلطان و نواب الا
 محسود ميرزا پسران مرحوم بجهت ميرزا امير الامراء العظام
 ميرزا حنيف خان سهام السلطنة عرك امير الامراء العظام

فشار آقا الله خان عشاء السلطنه
 کوهم داد خان مجنوب محمد علیخان خاوری
 لشکر میرزا حسن پاشا پشیمت میرزا
 مرزوق خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

خراسان

میرزا حسین اعتماد الحکما میرزا سید عبدالقادر
 میرزا مهتاب میرزا محمد علی میرزا ابوالقاسم
 میرزا حسن خان میرزا محمد حسین مامق مجنوب
 میرزا یحیی میرزا طباطبائی شافعی میرزا قاسم
 جراح میرزا سید باقر ایضا میرزا جواد خاوری
 ود و اسازان نه نفر

استرآباد

حکیم قند بهاء الاطبا صدیق الاطباء
 میرزا طباطبائی جراحان ود و اسازان منفرد

بظامر

میرزا حسن طبیب صاحب شافعی میرزا یحیی
 صاحب طبیب

سمنان

میرزا حبیب الله حکیم باشی میرزا طباطبائی جراحان پنج نفر

کرامت

میرزا عبدالرضا خان شیخ الاطبا سایر
 اطبا و جراحان ود و اسازان شش نفر

کیلاک

میرزا ابراهیم ناظم الاطبا میرزا طباطبائی جراحان شش نفر

مازندران

میرزا فضل الله طبیب سایر نفر

اصفهان

عبد الاطباء میرزا ذوالقادر خان میرزا سید
 هدایت الله خان میرزا طباطبائی جراحان و غیره نفر

بروجرد

میرزا محمد صادق حافظ القصره میرزا یحیی موسی خاوری

خم

سراج الاطباء سایر دو نفر

محمود میرزا حسن خان ولده میرزا حسن
 سایر امیر محمد خان مظفر السلطنه علیا
 ولده مرحوم نظام الدوله نصر الله خان ماکو
 حبیب الله خان ولده ابوالفتح خان اسد الله
 خان طاش مرتضی قلیخان میرزا سید علی
 اصغر خان کاشانی میرزا آقاخان وثوق
 نظام حاجی حسن خان میرزا حسن خان
 قاجار میرزا علی داد خان همایون پسر نظام
 میرزا مهتاب خان گلانه کرمان عبا سقیا خان همایون
 بیگلر میرزا حسن خان مرتضی قلیخان ولده مرحوم
 حاجی بهاء المملک قاسم خان میرزا کوهی محمد
 حسن خان افشار میرزا حسن خان سردار
 میرزا مهتاب خان نواده مرحوم صدیق المملک عبا
 قلیخان ولده محمد علی خان علی اکبر خان برادر
 امیر نظام محمد خان پسر مظهر المملک نواده
 نواده عبدالقادر خان میرزا احمد خان ولده
 میرزا علی اکبر خان عبدالقادر خان علی اکبر خان

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

سرکند و قزوین

میرزا حسن خان صاحب السلطنه محمد حسن
 خان شجاع المملک حسن علی خان عماد
 وزیر نظام میرزا اسد الله خان ولده
 عشاء الله خان محمد مهدی خان مطهر
 المملک برادر اراده و کمال المملک علی اکبر
 خان اصفهان میرزا حسن خان ولده میرزا
 سید احمد باشی میرزا سید علیخان
 پشیمت محمد علی خان ولده مظهر المملک
 سلطان حسین خان غلبرضا خان پسر
 مرتضی الممالک محمد حسن خان سراج
 میرزا حسن خان ولده حاج میرزا حسن خان
 معظم السلطنه پسر معاون یوان محمد
 علیخان پسر صالح خان قزوینی میرزا
 جواد خان عبا سقیا خان برادر پسر
 هدایت الله خان مرتضی قلیخان میرزا
 محمد خان پشیمت میرزا علی اکبر خان
 احتشام دیوان کلبعلی خان ولده مرحوم
 نظام الدوله حاجی فضلعلیخان شیرازی
 میرزا سید محمد خان سرکند

طباطبائی

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

ممالک

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

ازادیکر

جناب جلالت ابوالقاسم الدوله حکیم باشی وزیر
 کل اطباء نظام میرزا محمد ناظم الحکما و حاجی
 حسین سایر میرزا محمد علی شمس الدین میرزا احمد
 میرزا حسن آشتیانی حافظ القصره میرزا محمد علی
 خان میرزا محمد یزدی حاجی میرزا رضا پور
 تقی طبیب باقاعامه میرزا سید ابوالقاسم
 میرزا ابراهیم حافظ القصره میرزا عبدالعزیز
 آذربایجان میرزا طباطبائی جراحان و غیره نفر

جراحی و دوائی

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

کرامت

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

مازندران

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

اصفهان

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

بروجرد

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

اصفهان

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

سرکند و قزوین

میرزا حسن خان صاحب السلطنه محمد حسن
 خان شجاع المملک حسن علی خان عماد
 وزیر نظام میرزا اسد الله خان ولده
 عشاء الله خان محمد مهدی خان مطهر
 المملک برادر اراده و کمال المملک علی اکبر
 خان اصفهان میرزا حسن خان ولده میرزا
 سید احمد باشی میرزا سید علیخان
 پشیمت محمد علی خان ولده مظهر المملک
 سلطان حسین خان غلبرضا خان پسر
 مرتضی الممالک محمد حسن خان سراج
 میرزا حسن خان ولده حاج میرزا حسن خان
 معظم السلطنه پسر معاون یوان محمد
 علیخان پسر صالح خان قزوینی میرزا
 جواد خان عبا سقیا خان برادر پسر
 هدایت الله خان مرتضی قلیخان میرزا
 محمد خان پشیمت میرزا علی اکبر خان
 احتشام دیوان کلبعلی خان ولده مرحوم
 نظام الدوله حاجی فضلعلیخان شیرازی
 میرزا سید محمد خان سرکند

طباطبائی

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

ممالک

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

ازادیکر

جناب جلالت ابوالقاسم الدوله حکیم باشی وزیر
 کل اطباء نظام میرزا محمد ناظم الحکما و حاجی
 حسین سایر میرزا محمد علی شمس الدین میرزا احمد
 میرزا حسن آشتیانی حافظ القصره میرزا محمد علی
 خان میرزا محمد یزدی حاجی میرزا رضا پور
 تقی طبیب باقاعامه میرزا سید ابوالقاسم
 میرزا ابراهیم حافظ القصره میرزا عبدالعزیز
 آذربایجان میرزا طباطبائی جراحان و غیره نفر

جراحی و دوائی

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

کرامت

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

مازندران

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

اصفهان

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

بروجرد

میرزا حسن خان مستشار الممالک ولده مرحوم
 میرزا ذریع العابدین البرز رحمتی ایستاد
 امیر اصلان خان نظام السلطان پشیمت
 نواده مرحوم نظام الدوله قلیخان
 مستحب المملک ذوالفقار خان سهم
 السلطنه نصر الله خان ولده سردار

اصفهان

عربستان

میرزا سید جعفر طبیب میرزا موسی جراح نابینا

کردستان

میرزا ابراهیم طبیب ساہر نضر

کراچی و فریمان

میرزا محمد طبیب لد مرچوم سید محمد علی

کرمانشاه

میرزا ابراهیم خان حشام الحکماء ساہر نضر

و جراحان و دوا سازان

هندستان

میرزا حسین معتمد الاطباء ساہر نضر

لرستان

میرزا عبدالحق میرزا حکامتنا میرزا امیر محمد

ساہر نضر

یسر

میرزا احمد طبیب

فارس

میرزا محمد علیخان عبدالکبار بن ابی بنیالطفت

طبیب ساہر نضر و جراحان و دوا سازان

سرهنگان

کلبے صاحبان و لد مرچوم امین نظام عبدالعلی

خان و لد مرچوم ابیضا سیف الله خان پیر و پیر

نظام الله بارخان و لد ابیضا امیر قاسم

پیر ابیضا جان محمد خان پیر ابیضا خان با باغا

و لد علی محمد خان شقایق اسد الله خان کاکو

علیق خان علی اکبر خان وادرمشالی

فتح الله میرزا ویزا علی الدین خان حسینقلی

حسینقلی خان مراد ابراهیم خان لاریجان

دیفیخان لاریجان محمد حسن خان دوبر

غلامرضا خان حسینقلی خان و لد مرچوم

ابنخلیج محمدخان هاشمخان ابوالقاسم

خان افشار خان باباخان حاجی قلیخان

عمود میرزا عبد الله خان پیر محمد میرخان

سردار کلان علی رضا خان پیر علیام السلطه

سپهان برادر مرچوم علیخان قرمان آقا

خان دشتی میرزا علی اکبر بن النابینا میرزا

فتح الله خان فرزند کوهی محمدخان دوبر

میرزا احمد خان و لد میرزا فتح الله میرزا محمد

قلیخان و لد مرچوم میرزا عقیقار خان کوروشا

عبدالعلی خان کلاردشتی عبد الله خان

پیر مرچوم میرزا عنایت خان اسد الله خان

نفری میرزا اصل اکبر خان شیرازی محمد

رضاخان ابیضا فرج الله خان دامغان پیرا

علی آقا بوستان شقایق غلام رضا خان

بنطای حاجی قوام الدین میرزا محمد ناصر

خان نواده مرچوم محمدخان امیر بونمان

محمد بو سف میرزا میرزا امیر محمد خان و لد

مرچوم پاشاخان مظفر السلطه میرزا

موسوی خان نواده صدیق خان و ذری قلیخان

نائبان جو ایشی

سوار شامیرا کازرا میرزا در کاز که

جزایر با ملوک نوشین شیدا اند

ابوالمحمد خان محمد خان هاشمی محمد علی

خان ناصر علی خان میرزا فضل الله خان

غلامحسین خان علی اکبر خان نواده فضل

خان محمد حسین خان جعفر قلیخان محمد

سپهان و لد جیشیدخان نابرخان و

حاجی محمد قلیخان سپهان محمدخان

پیر مرچوم ابیالملك حاجی شیر علیخان

میرزا سید محمد خان غلامرضا خان میرزا

مهدی قلیخان رستمخان ابوالحسنخان

موری قلیخان دزر میرزا حسینخان میرزا

کلیخان میرزا اسکندرخان ممکنیک

غلامرضا خان علیخان صهران خان

سید حسن خان فرزند کوهی سید سهر

خان ابیضا میرزا علیخان بیوکخان

افشار مهدیخان افشار محمد علیخان

سیدعبدالله خان محمدعلی خان عند

افشار دادرخان میرزا حسنخان ایرخان

علی اکبر خان پیر مرچوم محمد علیخان اسکندرخان

سپهان و لد شکر الله خان علی آقا

اسمعیل خان بنطای مرتضی قلیخان کور

مصطفی قلیخان با جاد کورداشاقا میرزا علیخان

فرمانی غلامحسین خان غریبان و لد مرچوم

حاجی میرزا ساداتخان محمد حسینخان علیخان

مرتضی قلیخان عراق میرزا فضل الله خان

فرزند کوهی میرزا یقینخان صادخان

منوچهر مرچوم و کل الملک محمد قلیخان

الدوله سلیمانخان حاجی محمد علیخان

ناور از خارج از فوج

مرتضی قلیخان بوستان اسکندرخان

و لد میرزا قلیخان رضا قلیخان اسمعیل

خان باذکوبه عیسی آقا و لد مرچوم ابوالدین

آقا محمد بوستان مراد عزیز محمدخان ابیضا

رجبان کوداری میرزا علیخان خیر

خان حسن شکر الله ابیضا مرتضی قلیخان قر

مرتضی خان دینلی لطفعلی خان شکر الله

خان جهانیکو حاجی علی اکبر خان علیخان

(معلمین و غیرهم)

براست جناب امیر الامراء العظام بار

محمدخان امیر بونمان اجود انباشی کل

عساکر منصوره نظام و غیر نظام

(ایرانی)

کرمخان مرتبب معاون نظام عباسخان

افشار نظام کرمخان اجال نظام

حسینقلی آقا از بن نظام مصطفی خان

عبد نظام شمس الدین میرزا صفی الدین

مدیر نظام جلال نظام ابوالخیر میرزا

خبر نظام نوابی الله میرزا پیرخان

میرزا آقا خان مسعود نظام میرزا رضیخان

نابشاقا اجودان نایب میرزا اسکندرخان

ابیضا میرزا بوستان صدیق خان